

نمادشناسی رؤیای بزرگ ضحاک و افراسیاب در شاهنامه فردوسی

معصومه رمضان‌ی*

دانش‌آموخته دوره کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه آزاد اسلامی. واحد دزفول. ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۳/۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۲/۲۵

چکیده

اسطوره روایتیست که به مردم در فهم جریان‌های معمول روانی و راه‌های رشد انسان در مسیر زندگی کمک می‌کند. رؤیا نیز پدیده طبیعی و برون‌فکنی خاص ناخودآگاه است که در خودآگاه ظهور می‌یابد. اسطوره و رؤیا دارای زبانیست که با شناخت نمادها به رمز و راز آنها پی خواهیم بُرد. بر مبنای این پژوهش، شاهنامه فردوسی در برگیرنده رؤیاهایی با سرشت جمعی - اسطوره‌ایست که با زبانی نمادین شخصیت رؤیابین را از رخ‌دادهایی آگاه می‌سازد که در آینده رخ خواهد داد تا چاره‌ای بیندیشد و از وقوع آن در عالم خودآگاه پیش‌گیری کند. رؤیای ضحاک و افراسیاب، دو پادشاه اهریمنی شاهنامه، رؤیاهایی بزرگ و دربرگیرنده تصویرهای کهن‌الگویی ناخودآگاه جمعیت. رؤیای هراس‌ناک ضحاک بیان‌گر نابودی او به‌دست فریدون قهرمان است که با قیام کاوه آهن‌گر در عالم خودآگاه بوقوع می‌پیوندد و فریدون، به فرمان سروش او را در کوه دماوند زندانی می‌کند. رؤیای رازآمیز افراسیاب پیمان‌شکن نیز پیامدش مرگ و نابودی اوست، به این معنا که پس از سال‌ها جنگ و خون‌ریزی به کین سیاوش، کی خسرو به زندگی اهریمن پیمان‌شکن پایان می‌بخشد.

کلیدواژه‌ها

اسطوره، رؤیا، ناخودآگاه جمعی، ضحاک، افراسیاب.

* Masomeh.ramezani14@yahoo.com

مقدمه

اسطوره نشان‌دهنده فرهنگ، طرز فکر، آداب و رسوم انسان‌ها از روزگاران بسیار کهن است. از منظر روان‌شناسان ژرف‌نگر، اسطوره معرفت‌نیازهای روحی و روانی انسان است، زیرا انسان کهن، بجز تغذیه و نیازهای مادی، نیازهای روحی و معنوی هم داشته است (اسماعیل‌پور، ۱۳۸۲: ۲۳). زیگموند فروید^۱ نخستین روان‌کاویست که اسطوره‌ها را به کارکردهای عرصه ناخودآگاه روان پیوند داد. او می‌گوید: اسطوره‌ها بازمانده تغییر شکل یافته خیال‌ها، امیال و کشش‌های انسان کهن و رؤیاهای مکرر از ایام جوانی بشریت است (یاوری، ۱۳۸۲: ۳۵۱؛ لوفلر-دلاشو،^۲ ۱۳۸۶ الف: ۱۰). کارل گوستاو یونگ،^۳ روان‌شناس مشهور سوئیسی، نیز می‌گوید: «اسطوره‌ها در حکم ابتدایی‌ترین صور و اشکال علم بشری محسوب می‌شود» (یونگ، ۱۳۹۰ الف: ۴۸۲)، زیرا «اسطوره‌ها داستان‌هاییست که به مردم درک جریان‌ات متداول روانی و راه‌های رشد روان انسان در سفر زندگی کمک می‌کند. این اندیشه‌ها در سراسر جهان در داستان‌های پریان، رؤیاهای و تخیلات افراد چه سالم چه بیماران روانی ظاهر می‌شود. اسطوره‌ها شفای روان است و افکار نمی‌تواند چنین کند، به این دلیل که اسطوره‌ها ما را به لایه‌های عمیق‌تر وجودمان ربط می‌دهد؛ به آن چیزی که یونگ روح حیوانی قدیمی^۴ می‌نامد و به نوعی احساس مذهبی می‌دهد. اسطوره‌ها از انواع باستانی می‌آید که از لحاظ عقلانی ابداع نمی‌شود، اما همیشه وجود دارد و ساختار ناخودآگاه جمعی ابتدایی را تشکیل می‌دهد» (اسنودن،^۵ ۱۳۸۸: ۵۴).

۱- ساختار روان

در مکتب یونگ روان انسان دارای سه لایه خودآگاه، ناخودآگاه شخصی و ناخودآگاه جمعیت است. **خودآگاه**:^۶ آن بخش از ذهن انسان است که در دسترس اوست (پالمر،^۷ ۱۳۸۴: ۱۴۹) و هم‌چنین لایه سطحی و قشری مواج روی ناخودآگاه است. به گونه‌ای یک عضو حسی و در وهله اول، معطوف به دنیای محیط است (یونگ، ۱۳۸۹ الف: ۸۴-۸۵). **ناخودآگاه شخصی**:^۸ لایه سطحی ناخودآگاه است که دربرگیرنده انگیزه‌ها و امیال رانده شده و ادراکاتی پست‌تر از سطح آگاهی یعنی تجربه‌های فراموش شده بسیار است

^۱. Sigmund Freud

^۲. Marguerite Loeffler-Delachaus

^۳. Carl Gustav Jung

^۴. Archetypal Animal Soul

^۵. Ruth Snowden

^۶. Conscious

^۷. Michael Palmer

^۸. personal unconscious

که مختص فرد است (فوردهام،^۱ ۱۳۸۸: ۳۷؛ فدایی، ۱۳۸۹: ۴۲-۴۳). **ناخودآگاه جمعی**:^۲ این لایه ژرف جمعی بر ناخودآگاه شخصی تکیه دارد که اکتسابی نیست و با تجربه فردی هم بدست نمی‌آید، بلکه فطریست و برخلاف روان شخصی، دارای محتویات و کردارهاییست که تقریباً در همه جا و همه افراد برابر است (یونگ، ۱۳۹۰: ب: ۱۲؛ شایگان، ۱۳۸۰: ۲۰۷)، زیرا «ته‌نشین همه تجربه‌های عالم در همه زمان‌هاست» (لوفلر - دلاشو، ۱۳۸۶ الف: ۱۰۳). کشف عمیق‌ترین لایه روان، یعنی ناخودآگاه جمعی از اصلی‌ترین جنبه‌های روان‌شناسی تحلیلی یونگ است که دارای کهن‌الگوهایی با سرشت جمعی - اسطوره‌ایست.

۲- کهن‌الگو و گونه‌های آن

یونگ در رؤیاها و خیال‌پردازی‌های بیماران خود نمادهایی را دریافت که در فرهنگ‌های باستانی کشف کرده بود. او هیچ‌گونه توجیهی برای این موضوع‌های مشترک در مناطق جغرافیایی و دنیای گسترده نیافت، جز این که بگوید آن‌ها با روان ناخودآگاه هر شخص انتقال یافته است. بنابراین تجربه‌های باستانی در ناخودآگاه جمعی را «کهن‌الگو»^۳ نامید (شولتز، د^۴ - شولتز، س،^۵ ۱۳۸۷: ۱۲۲). از نظر یونگ، ذهن بشر در زمان تولد چون لوح سفید و نانوشته‌ای نیست، بلکه یک طرح اولیه کهن‌الگویی در ساختمان مغز انسان وجود دارد. کهن‌الگو، نوعی «نظام آمادگی»ست که نسبت به نشانه‌های محیطی واکنش‌پذیر است. هسته‌ای فعال از نیروی روانی متمرکز که آماده است تا به صورت یک سرشت - انگاره و یک عنصر ساختاری مینوی خودسامان، بیرون از حوزه ادراک «خود» فعلیت یابد (مادیورو^۶ - ویلریت،^۷ ۱۳۸۹: ۲۸۲). یونگ در بررسی‌های خود کهن‌الگوهای بسیاری را نام بُرد، اما کهن‌نمونه‌های اصلی روان عبارت است از: پرسونا، آنیما و آنیموس، سایه و خود.

۲-۱- پرسونا^۸ «نقاب»

پرسونا نوعی ماسک پوششیست که فرد در اجتماع به چهره می‌گذارد و با نقشی دوگانه اثری مطلوب بر دیگران می‌نهد. در نتیجه شخصیت واقعی او پنهان می‌ماند (اسنودن، ۱۳۸۸: ۸۹؛ کاست،^۹ ۱۳۹۱: ۱۵؛ هاید،^{۱۰} ۱۳۸۹: ۹۳).

^۱. Farida Fordham
^۲. Collective Unconscious
^۳. Archetype
^۴. Duane Schultz
^۵. Sydney Ellen Schultz
^۶. Ronaldo Maduro
^۷. Joseph Wheelwright
^۸. Persona
^۹. Verena Kast
^{۱۰}. Maggie Hyde

۲-۲- سایه^۱

سایه جنبه منفی از شخصیت ماست و خلاصه‌ای از صفات ناپسند که همراه با قوای رشد نکرده وجودمان باید همواره مخفی کنیم. سایه شخصیت پست‌تر ماست و برآمده از چیزیهست که با قانون و قواعد زندگی خودآگاه تناسبی ندارد. از لحاظ ارزش حسّی، عموماً منفیست و نمایان‌کننده شخصیت پوشیده، سرکوب شده و لبریز از بار گناه ماست (مورنو،^۲ ۱۳۹۲: ۴۳-۴۴).

۲-۳- آنیما^۳ و آنیموس^۴

یونگ در روان‌شناسی تحلیلی، خلق و خوی زنانه در مردان را آنیما یا مادینه‌روان و خلق و خواهی مردانه در زنان را آنیموس یا نرینه‌روان نامیده است. آنیما تصوّر همه گرایش‌های زنانه در روح مرد است، هم‌چون: احساسات، خلق و خواهی مبهم، کشف‌های پیام‌برگونه، حساسیت‌های غیرمنطقی، قابلیت عشق شخصی، احساسات نسبت به طبیعت و در نهایت رابطه با ناخودآگاه که اهمیت آن از بقیه کم‌تر نیست (لوییز فون فرانتس،^۵ ۱۳۸۹: ۲۷۰؛ همو، ۱۳۹۲: ۱۶). امّا آنیموس در ناخودآگاه روان زن بیش‌تر به‌صورت اعتقادات مخفی «مقدّس» ظهور می‌کند. زمانی که یک زن با کوششی بسیار باورهای مردانه را ترویج دهد یا باورهایش را با خشونت بیان کند، آنیموس پنهان درون خود را نمایان می‌کند (همان: ۲۸۵).

۲-۴- خود^۶

در روان‌شناسی تحلیلی «خود عبارت است از همه مسلمات و محتویات روان. وجهی از خودآگاهی «من» را شامل می‌شود که مانند دایره‌ای کوچک در بطن دایره بزرگ ناخودآگاه جای دارد» (یونگ، ۱۳۹۰: ۴۰۰) و نیروییست که همه سیستم‌های شخصیت را متصل به هم نگه می‌دارد و باعث یگانگی، اعتدال و ثبات شخصیت می‌شود (شاملو، ۱۳۸۸: ۵۲).

^۱. shadow

^۲. Antonio Moreno

^۳. Anima

^۴. Animus

^۵. Marie-Luise Von Franz

^۶. Self

۳- رؤیای بزرگ و اسطوره

اما رؤیا چیست؟ رؤیا^۱ نیز هم‌چون اسطوره از دیرباز در همه فرهنگ‌ها و اقوام دارای اهمیت بوده و با زبان نمادین خود اسرار را بر انسان آشکار کرده است. پژوهش‌گران درباره رؤیا بسیار سخن گفته‌اند، اما در قرن بیستم میلادی، یونگ با ژرف‌نگری به رؤیای بیماران خود توجه کرد و به پیوندشان با ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگوها پی بُرد. به عقیده یونگ، رؤیا فرآورده روح ناخودآگاه است (یونگ، ۱۳۸۹: ب: ۷۳) که با کنش ناخودآگاه پا به عرصه خودآگاه می‌گذارد (همو، ۱۳۸۵: ۱۵). پس رؤیا روی‌دادی منفرد و مجزاً از زندگی روزمره نیست و اگر به نظر ما چنین می‌نماید، تنها به‌علت تصویری ناشی از کم‌بود درک ماست. در واقع رابطه میان خودآگاهی و رؤیا، یک‌سره نیست و این دو به‌ظریف‌ترین روش‌ها بر هم اثر می‌گذارند (همو، ۱۳۹۰: ت: ۲۱). یونگ رؤیاهای برخی از بیماران خود را «رؤیاهای بزرگ»^۲ (پیش‌بین، آینده‌نگر) نامیده است، زیرا رؤیاهای بزرگ عموماً مدت زمانی در خاطر شخص ماندگار است و معمولاً از گران‌بهارترین جواهرات گنجینه تجربه روانی محسوب می‌شود. رؤیاهای بزرگ دربرگیرنده تصاویری نمادین است که در تاریخ اندیشه بشر به آن‌ها برخوردیم. رؤیابین متوجه برابری نهادها نیست، چون این ویژگی، مختص رؤیاهای فرایند «تفرد»^۳ است که در آن ریشه‌های اساطیری را یا واحدهای اسطوره‌شناسی می‌یابیم و کهن‌الگو نامیده می‌شود (همو، ۱۳۹۰: ت: ۱۰۲). بنابراین اسطوره و رؤیا با هم پیوندی تنگاتنگ دارند. «رؤیا، اسطوره‌ای شخصیت و اسطوره، رؤیایی تهی از فردیت. به‌طور کلی اسطوره و رؤیا در دینامیک روان به‌گونه‌ای نمادین عمل می‌کند، اما در رؤیا شکل‌های اسطوره‌ای به‌علت رنج‌های رؤیابین از اصل خود منحرف می‌شود، درحالی‌که در اسطوره‌ها، مشکلات و مسایلی مطرح می‌شود که در مورد تمام افراد بشر صدق می‌کند» (کمپبل، ۱۳۸۹: ۳۰).

۴- رؤیاهای بزرگ در شاهنامه

شاهنامه فردوسی نیز در برگیرنده رؤیاهایی با سرشت جمعی - اسطوره‌ایست؛ رؤیاهایی بزرگ که نقشی بسیار مهم و چشم‌گیر در کنش داستان ایفا می‌کند. فردوسی نیز با آگاهی از اهمیت رؤیا می‌گوید:

نـگر خـواب را بیهـده نشـمری یـکی بـهره دانـش ز بیغـامـبری
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۶۷/۷)

^۱. Dream

^۲. Great Dreams

^۳. Individuation

^۴. Campbell

شاهنامه بهره‌مند از نمادهای رمزی ناخودآگاه جمعی قوم ایرانیست که در آن نمادها تجلی یافته است (باحقی - قائمی، ۱۳۸۷: ۱۸). در بررسی‌های ادبی، نماد^۱ واژه یا عبارتیست که بر یک شیء یا واقعه دلالت داشته باشد و آن نیز به نوبه خود دال بر چیزی باشد یا فراتر از خود دارای مرجع‌های گوناگون باشد (Abrams, 1999: 311). در مکتب یونگ نیز «نماد چند پهلو، چند قطبی و مبهم است که به یک چیز خلاصه و تحویل نمی‌شود» (لوفلر - دلاشو، ۱۳۸۶: ۱۸)، بلکه واژه یا تصویر است که مفهومی و رای معنای آشکار و واضح خود دارد (یونگ، ۱۳۸۷: ۱۹؛ یونگ، ۱۳۸۹: ۱۵).

اکنون به بررسی رؤیای ضحاک و افراسیاب، دو پادشاه اهریمنی شاهنامه می‌پردازیم، زیرا پیامد رؤیای هر یک، نابودی و زوال پادشاهی آنان را در پی دارد.

۴-۱- رؤیای ضحاک و باز نمودن نمادهای آن

شبی ضحاک در رؤیا، سه جنگاور را دید که دو تن بزرگ‌تر و یکی کوچک‌تر از آن دو است. آن‌ها به سمت ضحاک شتافتند و با گریزی گاوروی بر سرش زدند. جنگاور کوچک‌تر، سر تا پای ضحاک را دوال کشید و هر دو دستش را با زه محکم بست، در حالی که پالهنک بر گردنش نهاده بود به کوه دماوند بُرد. ضحاک هراسان و فریادزنان از خواب برخاست. آرنواز به ضحاک گفت: از چه چیز، چنین هراسانی؟ ضحاک رؤیای خود را برای هم‌سر بازگفت. آرنواز پیشنهاد داد تا اخترشناسان و موبدان را گرد آورد و رؤیای خود را برای آنان بازگوید. سپس پژوهش کند که مرگش به دست چه کسی رخ خواهد داد. وقتی آگاه شد، تدبیری بیندیشد. به دستور ضحاک موبدان حاضر شدند. موبدان چهار روز خاموشی گزیدند و از ترس جان، لب به سخن نگشودند تا این‌که یکی از موبدان شجاع در تعبیر رؤیا گفت: بعد از تو کسی بر تخت می‌نشیند که «فریدون» نام دارد. البته آن سپه‌دار هنوز متولد نشده است؛ در جوانی، به انتقام مرگ پدر و کشتن گاوی که با شیر او رشد کرده است، با گریزی گاوروی بر سرت خواهد زد و در دماوند تو را به بند خواهد کشید. ضحاک با شنیدن تعبیر رؤیا بی‌هوش شد. وقتی به‌هوش آمد، دستور داد تا آشکار و پنهان در پی نشانه‌ای از فریدون، دنیا را جست‌وجو کنند:

در ایوان شاهی شبی دیر یاز	به خواب اندرون بود با آرنواز
چنان دید کز کاخ شاهنشهان	سه جنگی پدید آمدی ناگهان
دو مهتر یکی کهتر اندر میان	به بالای سرو و به فر کیان

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۵۸/۱-۶۱)

^۱. symbol

ضحاک چهل سال پیش از زوال پادشاهی ظالمانه خود رؤیایی هراس‌ناک [۱] می‌بیند. در توضیح این رؤیا باید گفت که «عدد چهل نشانهٔ پایان رسیدن یک دور تاریخ است؛ دوری که می‌باید نه فقط تکرار، بل به تغییری اساسی و گذر از نظام عملی از یک زندگی به زندگی دیگر منتهی گردد» (شوالیه - گربران، ۱۳۸۴: ۵۷۸/۲-۵۷۶). این رؤیا، رؤیایی پیش‌بین و آینده‌نگر است که ناخودآگاه درونه‌های خود را به‌گونه‌ای نمادین و هراس‌ناک به خودآگاه ضحاک انتقال داده است. در رؤیا سه قهرمان به سوی ضحاک می‌تازند که «در سراسر جهان، سه، عددی بنیادین است. آیین بودا مفهوم کمال را به سه شادمان معرفت یا تری‌رتنه^۲ (بودا، هرمه، سنگهه) اختصاص می‌دهد. در سنت‌های ایرانی، عدد سه اغلب دارای شخصیت‌های جادویی و مذهبیست. این عدد را در سه جملهٔ رمز دین باستان ایران می‌بینیم: پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک. این سه بوخت به معنای سه منجی است (همو، ۱۳۸۲: ۶۶۵/۳-۶۶۳). ناخودآگاه به ضحاک هشدار می‌دهد که رفتار ظالمانهٔ خود را نسبت به اجتماع انسانی تغییر دهد؛ وگرنه فریدون پهلوان و دو برادر بزرگ‌تر او (کتایون و برمایه) ضحاک را هلاک خواهند کرد. ضحاک پس از تعبیر رؤیا آرامش ندارد و همواره در پی نشانی از فریدون است. فریدون، کهن‌الگوی قهرمان و منجی بشریت است که نوید آمدنش در رؤیا وعده داده شده است تا شر و بدی را نابود کند و این کاری ایزدینست، هم‌چون تریته^۳ یا تریته که موفق به نابودی اهریمن و بدی شدند؛ در سرتاسر دنیا روایت‌های آیینیست که از نبرد قهرمانان ایزدی و دیوان یاد می‌کند. در هندوستان ایزد قهرمان ایندیره^۴ بر دیو خشک‌سالی پیروز می‌شود. قهرمان دیگر تریته است که با گرز آذرخش خود اژدهای سه‌سر و شش‌چشم به‌نام ویشوروپه^۵ را هلاک کرد. در ایران ویژگی این ایزد را به دو شخص نسبت داده‌اند: تریته، سومین انسان‌نست که هوم را برای دنیای مادی فراهم می‌سازد و از ایزد تمنای دارویی شفابخش برای معالجهٔ درد، بیماری و مرگی می‌کند که اهریمن جادوگر بوجود آورده است. ایزد درخواست او را می‌پذیرد و هزاران گیاه شفابخش در کنار درخت گوکرن^۶ می‌روید. او مرگ و بیماری را از بین می‌برد. تریته^۷ (فریدون) به نبرد با اژدهای سه سر [۲] سه پوزه و شش چشم، ضحاک، بر می‌خیزد؛ با گرز خود بر سر، گردن و قلب

^۱. Jean Chevalier – Alain Gheerbrant

^۲. Triratna

^۳. Tvita

^۴. Indra

^۵. Vishvarupa

^۶. Gōkarn

^۷. θraētaona

ازدها می‌کوبد، اما نابود نمی‌شود، بلکه از بدن زخمی او، جانورانی وحشت‌انگیز بیرون می‌جهد و ثریونونه از هراس موجودات ترس‌ناک دیگر، او را در کوه دماوند زندانی می‌کند (هینلز، ۱۳۸۸: ۳۹-۳۸؛ همو، ۱۳۸۳: ۱۰۹-۱۱۰).

چندین سال از رؤیای ضحاک می‌گذرد و او هم‌چنان به ظلم و آدم‌خواری ادامه می‌دهد. فریدون پا به عرصه گیتی می‌نهد و هم‌زمان با زادنش، گاو برمایه نیز زاده می‌شود. آبتین، پدر فریدون که از حکومت ضحاک تنگ آمده بود، یک روز به دام نگه‌بانان ضحاک افتاد و کشته شد:

فریدون که بودش پدر آبتین	شده تنگ بر آبتین بر زمین
گریزان و زخویشتن گشته سیر	برآویخت ناگناه در دام شی—
از آن روزبانان ناپاک مرد	تنی چند، روزی بدو باز خورد
گرفتند و بردند بسته چو یوز	بر و بر سر آورد ضحاک روز

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۶۲/۱-۶۳)

در این هنگام فرانک، مادر فریدون، از ترس ضحاک، فرزند را به پیشه‌زاری می‌برد که گاو برمایه در آن می‌زیست. فریدون سه سال با شیرگاو پرورش یافت تا این‌که ضحاک از وجود گاو برمایه آگاه شد و او را هلاک کرد. ضحاک با کشتن گاو، طبیعت را نیز نابود کرد. گاو در آیین میترا مقدس است. میترا، میراث کهن هندوایرانیست و ایزد روشنایی، نور و آسمان است. این ایزد حامی راستی و دشمن دروغ و بدیست. مطابق *اوستا* (دوست‌خواه، ۱۳۸۳: ۳۵۳/۱-۳۸۸) میترا، ایزد نور و روشنایی آسمان است که پیش از طلوع خورشید از قلعه‌ها می‌درخشد و هر روز سرتاسر آسمان را با گردونه تیز اسب خود درمی‌نوردد و شبان‌گاه با نورش به زمین روشنایی می‌بخشد. او همیشه بیدار و آگاه است و با هزار گوش و هزار چشم نظاره‌گر جهان و هم‌چنین اعمال مردم است. نگه‌بان آفرینش اهورایی و در جدال با دیوان و اهریمنان است (کومن، ۱۳۸۳: ۲۳-۲۷؛ آموزگار، ۱۳۸۶: ۱۹-۲۴). هم‌چنین «عمل اصلی زندگی میترا قربانی گاو نخستین است، یعنی اولین موجود زنده که توسط اهورامزدا خلقت شده بود،... بسیاری از تصویرهای میتراپی معراج میترا و گاو را نشان می‌دهد. این صحنه نماد جنگ قدرت‌های نیک علیه ارواح خبیث است، جنگی که تمام مؤمنان دایماً و با تمام قدرت در آن شرکت می‌کنند. رسیدن به جای‌گاه نور جاودان، برای ارواح درست‌کار با شفاعت قدرت مطلق میترا تضمین شده است» (شوالیه - گریبان، ۱۳۸۵: ۶۸۴/۴).

ضحاک هم‌چنان در پی نشانی از فریدون روزگار را سپری می‌کرد تا این‌که کاوه

^۱. John Russel Hinnells

^۲. Franz Valery Marie Cumont

آهن‌گر، ظلم ضحاک را تاب نیاورد. او خروشان به درگاه ضحاک رفت و آواز دادخواهی سر داد، فرزندش را از مرگ نجات داد، سپس از درگاه بیرون آمد و:

همی بر خروشید و فریاد خواند	جهان را سراسر سُوی داد خواند
از آن چرم کاهن‌گران پشت پای	بپوشند هَنگام زخمِ ذرای
همان کلاه بر سر نیزه کرد	همان گه ز بازار برخاست گرد
خروشان همی رفت نیزه بدست	کهای نام‌داران ییزدان پرست
کسی کو هوای فریدون کند	سر از بند ضحاک بیرون کند
بپویید، کین مهتر آهرم‌نست	جهان‌آفرین را به دل دشمنست

(همان: ۶۹/۱)

کاه، کهن‌الگوی پیر خردمند است که بهنگام ظهور کرد، زیرا «پیر خردمند تجسم اصل معنوی، معرف دانش، انعکاس، بینش، خرد، ذکاوت و شهود از یکسو و از سوی دیگر، کیفیت‌هایی اخلاقی چون حسن نیت و آمادگی برای کمک که سبب می‌شود شخصیت معنوی او به اندازه کافی ساده باشد... پیر خردمند همیشه زمانی ظهور می‌کند که قهرمان در وضعیتی مأیوس‌کننده و لاعلاج قرار گرفته است و فقط پاسخی عمیق یا نظری خوشایند می‌تواند او را رهایی دهد» (گورین^۱ و دیگران، ۱۳۸۸: ۲۴۱). اکنون قهرمان، فریدون، که بر سایه درون چیره شده و خویشتن را یافته، باید به ندای پیر خردمند گوش فرادهد تا طبیعت و اجتماع انسانی از ستم اهریمن رهایی یابد. فریدون آماده عزیمت به میدان مبارزه با اهریمن است. زمان مقابله نیروی خیر با شر فرا رسیده است، اما او نیازمند ابزار است، پس با نماد از طبیعتی که ضحاک نابود کرده بود، تصویر گری گاو سار را برگزید. فریدون با تفکر دستور ساخت چُنین گری داد. این انتخاب تصادفی نیست، زیرا گاو بر مایه برای نجات فریدون جان خود را از دست داده بود. فریدون پس از پشت سر نهادن خطرها و گذر از جاده سخت آزمون‌ها، با هدایت ایزد به کاخ ضحاک ستم‌گر وارد شد و جادوان و دیوان را از بین برد. آرنواز و شهرناز، خواهران جمشید، هم‌رای با فریدون قهرمان جای‌گاه ضحاک را آشکار کردند:

بگفتند کو سوی هندوستان	بشد تا گند هند جادوستان
بُرد سر بی‌گناهان هزار	هراسان شده‌ست از بد روزگار

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۷۷/۱)

از طرفی پیر و جوان نیز به سوی سپاه فریدون رفتند و فریاد دادخواهی سر دادند:

به شهر اندرون هر که برنا بُندند	چه پیران که در جنگ دانا بُندند
سوی لشکر آفریدون شدند	ز نزدیک ضحاک بیرون شدند

^۱. Wilfred Guerin

خروش‌ی برآمد از آتش‌کده که بر تخت‌اگر شاه باشد دده
همه پیر و بُرناش فرمان‌بریم یکایک ز گفتار او نگذریم
نخواهیم بر گاه، ضحاک را مر آن ازدها خیم ناپاک را
(همان: ۸۱/۱-۸۲)

گندروی، پیش‌کار ضحاک، نیز ورود فریدون و آشوب در کشور را به ضحاک اطلاع داد. ضحاک برآشفت و با سپاهیان به سوی کشور تاخت. با خشم وارد کاخ شد و شمشیر از نیام بیرون کشید که فریدون با گرزِ گوسار بر سرش زد. در این هنگام:

بیامد سرورش خجسته دمان مزن - گفت - کو را نیامد زمان
همیدون شکسته ببندهش چو سنگ بر تا دو کوه آیدت پیش، تنگ
به کوه اندرون به بُود بند اوئی نیاید برش خویش و پیوند اوئی
(همان: ۸۲/۱)

فریدون دست و پای ضحاک را ببند کشید و به سمت کوه راه افتاد که در میان راه، سروش به راز به او گفت:

که این بسته را تا دماوند کوه ببر هم‌چنین تازنان بی‌گروه
(همان: ۸۴/۱)

ضحاک باید در کوه دربند شود. کوه نمادهای گوناگون دارد: مرکز دنیا، محور دنیا، ناف دنیا، جای‌گاه یزدان، جای‌گاه موجودات وحشت‌ناک و... همه کشورهای، اقوام گوناگون و اکثر شهرها، از کوه مقدس برخوردارند. برای نمونه از کوه‌های مرکز دنیا، البرز ایران و کوه قاف به‌طور ویژه که در فرهنگ متصوفه و به‌طور کلی فرهنگ اسلامی نماد ناف هستیست و بر دنیای خاکی مسلط است (شوالیه - گریبان، ۱۳۸۵: ۶۳۶/۴-۶۴۷).

ضحاک ازدهافش به‌علت ستمی که روا داشته بود، به‌دست قهرمان رؤیای خود، به کوه دماوند، بزرگ‌ترین قلّه آتشفشانی آسیا بُرده شد. این کوه اساطیری جای‌گاه خردمندانی چون کی‌قباد، زال و سیمرغ اساطیریست. فریدون، ضحاک را درون غاری در دل کوه دماوند زندانی کرد:

به کوه اندرون جای تنگش گزید ننگه کرد غاری بُنش ناپدید
بیاورد مسمارهای گران به جایی که مغزش نبود، اندر آن
فرو برد و بستش بدان کوه باز بدان تا بماند بسختی دراز
ببستش بران گونه آویخته و ز و خون دل بر زمین ریخته
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۸۵/۱-۸۴)

در نهایت ضحاک به زهدان تاریکی و ظلمت بازگشت، زیرا «غار نشان از انزوا و تاریکی ناخودآگاه است» (یونگ، ۱۳۹۰: ۱۹۹) و هم‌چنین «غار، صورت نوعی مادر است» (یاکوبی، ۱۳۶۶: ۴۶۳).

ضحاک به پیام نمادین رؤیا توجه نکرد، در ظلمت خود غرق شد و رؤیا به حقیقت پیوست. شاید تنها کوه اساطیری البرز بتواند این اژدهافش را مهار کند تا مردم از شر او محفوظ بمانند. ضحاک تا آخر زمان در کوه زندانی خواهد ماند [۳].

۴-۲- رؤیای افراسیاب و باز نمودن نمادهای آن

نیمی از شب سپری شده بود که افراسیاب تورانی هراسان و نالان از خواب برخاست. کرسیوز علت پریشانی برادر را جویا شد. افراسیاب گفت: خوابی دیدم که تاکنون هیچ کس ندیده است. بیابانی پر از مار و زمینی پر از گرد و غبار و آسمانی پر از عقاب در خواب دیدم. زمین خشک و سخت بود. گویی هرگز باران بر آن نباریده است. سراپردهام بر کرانه‌ای بود و گروهی از سپاهیان دلاور در اطرافش بودند. بادی با گرد و غبار وزیدن گرفت و پرچم مرا واژگون کرد. از هر سوی، جوی خون روان بود و سراپرده و خیمه‌گاه من واژگون شد. بسیاری از سپاهیان من، سر از نشان جدا شده و بر زمین افتاده بودند. سپاهی از ایران چون باد آمد، درحالی که نیزه به دست و با تیر و کمان بودند. بر روی نیزه‌های آنان سر کشته‌شدگان نمایان بود. در کنار هر سوارکاری نیز سری بود. سواران سیاه‌پوش و نیزه‌داران به سوی تخت من تاختند، دستانم را بستند و درحالی که هیچ خویشاوندی در کنار خود نداشتیم، پهلوانی با غرور مرا نزد کی‌کاووس بُرد. کی‌کاووس چون ماهی تابان، شاهانه بر تخت نشسته بود. او چهارده سال بیش‌تر نداشت. وقتی مرا با دستان بسته دید، خروشید و با شمشیر دو نیمم کرد. من از درد چنان نالیدم که از خواب برخاستم. کرسیوز به برادر دل‌داری داد و گفت: این رؤیا باید از سوی خواب‌گزار تعبیر شود.

موبدان آگاه و ستاره‌شناسان خردمند به بارگاه افراسیاب حضور یافتند. افراسیاب به موبدان و ستاره‌شناسان هشدار داد هیچ کس نباید از این رؤیا که بازگو خواهم کرد، آگاه شود؛ وگرنه هیچ یک را زنده نخواهم گذاشت. سپس برای آن که کسی از او هراسی نداشته باشد، زر و سیم فراوان به آن‌ها بخشید. موبد، رؤیای افراسیاب را شنید، ترسید و از شاه امان خواست و گفت: این خواب را بدرستی که می‌تواند تعبیر کند، مگر این که شاه با من پیمان ببندد. شاه به موبد امان داد و گفت که آسیبی بدو نخواهد رساند. سپس، موبد دانا، رؤیا را چنین تعبیر کرد: هم‌اکنون سپاهی از ایران به سوی توران می‌آید. شاه‌زاده‌ای پیش‌رو آنان است و راه‌نمایی بسیار همراه دارد. طالع چُنین است: اگر شاه با سیاوش بجنگد، از خون بسیار دنیا چون دیبا سرخ می‌شود، زیرا مردم پارسا نیز از شمشیر ایرانیان در امان نخواهند بود. اگر سیاوش کشته شود، فرمان‌روایی در

توران از میان می‌رود و زمین را به کین‌خواهی سیاوش جنگ و آشوب فرا می‌گیرد. پادشاه (افراسیاب) هنگامی به درست‌کاری خواهد اندیشید که دیگر سودی ندارد و کشور از کژ رفتاری ویران شده است و اگر پادشاه به مرغی پرنده مبدل گردد، از تقدیر و سرنوشت رهایی نخواهد یافت:

چنین گفت پُر مایه افراسیاب که هرگز کسی این نبیند به‌خواب
چنان چون شب تیره من دیده‌ام ز پیرو و جوان نیز نشنیده‌ام
بیابان پُر از مار دیدم به خواب جهان پُر ز گرد، آسمان پُر عقاب
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۲/۲۴۹-۲۵۲)

افراسیاب تورانی [۴] با سپاه و سپه‌بد در آن سوی رود جیحون (سغد) آماده تاختن به ایران است. او عقده قدرت‌طلبی دارد، زیرا همواره در پی فرصت‌یست تا با ایرانیان درآویزد و سرزمین ایران را بچنگ آورد. از سویی دیگر سیاوش [۵] به‌همراه رستم پهلوان و سپاه ایران با پیروزی وارد بلخ شده است تا از پیش‌روی افراسیاب به سرزمین ایران جلوگیری کند. کرسیوز ورود سیاوش و سپاه ایران را به افراسیاب گزارش داد. پادشاه توران برآشفته و به سپاه دستور آمادگی داد. افراسیاب با سپری چنین روزی پرآشوب، رؤیایی [۶] بزرگ و پیش‌بین می‌بیند که در آن رمز و رازی نهفته است که ترس و اضطراب درونیش را برمی‌انگیزد. کوشش ناخودآگاه در این رؤیا دادن پیامی هشداردهنده، درباره وضعیت آینده است؛ آینده‌ای که مصیبت آن دامن‌گیر افراسیاب و خاندانش خواهد شد. پس «ناخودآگاه با راندن محتویات خویش به گونه‌ای خطرناک به نزدیکی خودآگاه به پیروزی چشم‌گیر نایل آمده است» (یونگ، ۱۳۹۰: ۱۹۵). رؤیا در برگرفته شعاعی گسترده است و وارد بُعد اساطیری شده است، زیرا رؤیا بیابانی خشک و پر از مار را تصویر کرده است که «در کتاب مقدس، بیابان یکی از پر معناترین نمادهاست. بیابان، زمین خشک، ویرانه خالی از سکنه، نماد دنیایی تهی از خداوند و خانه شیاطین است» (شوالیه - گریبان، ۱۳۸۵: ۴/۱۳۸-۱۳۹). با وجود این، روان افراسیاب را اهریمن دربرگرفته است و او با هدایت نیروی شر، درونی تهی از معنویت خواهد داشت که نتیجه آن جنگ و خون‌ریزی و کشتن بی‌گناهان است. مارهای رؤیا را نیز نمی‌توان نماد جان‌بخشی و پزشک‌پنداشت، زیرا حیوانات در عالم اسطوره تک‌معنا نیستند، بلکه بهره‌مند از معانی خیر و شر هستند. نماد مار را باید با توجه به هرمنوتیک^۱ یعنی علم تفسیر متن، رمزگشایی کرد تا به معنای پنهان آن پی بُرد. به عقیده یونگ «مار یکی از مهره‌دارانیست که تجسد روان پست‌تر است؛ تجسد روانی تاریک است. در وصفش

^۱. hermeneutic

می‌توان گفت: نادر، ناشناخته، مرموز» (همو، ۱۳۸۷: ۵/ ۸۵) و هم‌چنین «وقتی خواب مار دیده می‌شود، نشانه آن است که ضمیر خودآگاه از غریزه بسیار دور شده است. رؤیای مار نشان می‌دهد که رفتار آگاهانه، طبیعی نبوده و شخصیت به‌طور مصنوعی به دوپاره تقسیم شده است، یعنی شخص موردنظر، زیاده از حد خود را سازگار کرده است و یا بیش از حد مجذوب دنیای بیرون شده است» (لوئیزفون فرانتس، ۱۳۹۲: ۱۶۳-۱۶۴) که این ویژگی نشان‌دهنده شخصیت قدرت‌طلب افراسیاب است. پس مار، اژدهای درون افراسیاب از ژرف‌ترین لایه روان، یعنی ناخودآگاه جمعی برآمده و معرف کهن‌الگوی سایه است؛ همان جنبه منفی شخصیت او که سعی در پنهان‌سازی و سرکوبش دارد، اما ناخودآگاه با رؤیایی نمادین و آینده‌نگر، او را از محتوای درونش آگاه می‌کند، زیرا به عقیده یونگ «رؤیا همیشه نماینده اندیشه یا قصدیست، یعنی چیزی مهم را بیان می‌کند که ناخودآگاه مایل به آن است. رؤیا حقیقت و واقعیت درونی فرد را نشان می‌دهد، نه آن چه شخص خود می‌خواهد باشد، بلکه آنچه واقعاً هست» (اسنون، ۱۳۹۰: ۱۲۱). بنابراین افراسیاب باید پیام رؤیا را درک و بر سایه منفی و عنصر شر غلبه کند تا با درک خویشتن و ثبات شخصیت، سرنوشتی نو را رقم زند تا این مار اهریمنی به مار مقدس رمز و راز مبدل گردد. تصویرهای رؤیای افراسیاب هراس‌انگیز و نابودگر است. گرد و خاک دنیا را فرا گرفته است، «گرد و خاک علامت مرگ است» (شوالیه - گریبان، ۱۳۸۵: ۳۵۶/۴). از طرفی فضای آسمان پُر از پرنده‌هایی هول‌ناک از جنس عقاب است. گویا آشفتگی و بی‌نظمی کیهان را در بر گرفته است، زیرا «آسمان نمادی پیچیده از نظم مقدس کیهان است و به‌عنوان پدر شاهان و صاحبان زمین ملحوظ می‌شود» (همو، ۱۳۸۴: ۱۸۶/۱-۱۸۸). وجود عقاب‌ها در آسمان نیز نشانی از فال و سرنوشت بد است، زیرا «در تعبیر خواب و تفأل شرقی خواب عقاب یا رؤیت آن نماد شاهی قدرت‌مند است، درحالی‌که دیدن خواب شاه، نشانه نحوست و بدبختیست» (همان: ۱/ ۲۹۶). پس مسبب این شومی و بدبختی، افراسیاب پیمان‌شکن است، اما وجود عقاب‌ها در آسمان، شاید همان کرکس‌هایی لاشخور باشند که بوی مرگ را استشمام می‌کنند و در پی طعمه‌های بر زمین افتاده‌اند. در ادامه رؤیا آشفتگی کیهان، زمین را هم فرامی‌گیرد؛ زمینی خشک که نشانی از نابودی و هلاکت تورانیان است. «زمین از نظر نمادین مقابل آسمان است و به‌عنوان اصل منفعل در برابر اصل فعال؛ وجه مؤنث در برابر وجه مذکر است؛ تاریکی در برابر نور، یین^۱ در برابر یانگ^۲ [۷]... قرار می‌گیرد. زمین نماد مادر است که زندگی

^۱. yin

^۲. yang

می‌دهد و آن را بازمی‌ستاند» (همو، ۱۳۸۲: ۳/۴۶۱-۴۶۷).

بازپس گرفتن زندگی تورانیان به‌دست ایرانیان در جنگ‌های گوناگون «کین‌خواهی سیاوش» بوقوع می‌پیوندد. با آگاهی ایرانیان از مرگ سیاوش، ماتم سراسر ایران را فرا گرفت. رستم پس از هفت روز سوگ، روز هشتم با سپاهی از کاول و کشمیر به سوی بارگاه کی‌کاووس رفت و:

چو نزدیکی شهر ایران رسید	همه جامه پهلوی بردرید
به دادار دارنده سوگند خورد	که هرگز تنم بی‌سلیح نبرد
نباشد، نه رخ را بشویم ز خاک	سزد گر نباشم برین سوگ پاک
گله ترگ و شمشیر خاک منست	به بازو خم خام دام منست

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۲/۳۸۱-۳۸۲)

رستم پهلوان، در بارگاه کی‌کاووس، نکوهش کنان بر شاه خروشید و علت مرگ سیاوش را بدخویی کی‌کاووس و مهرش نسبت به سودابه دانست. رستم سوگوار به سوی خانه سودابه رفت، گیسوکشان او را از شبستان بیرون کشید و با شمشیر به دو نیم کرد. سپس با سپاهی از ایرانیان و سپه‌بدان کین‌خواه سیاوش به سوی توران تاخت.

رؤیای افراسیاب هر آن بیان‌گر مرگ و خون‌ریزیست که به کین سیاوش برپاست و سایه مرگ او و اطرافیانش را تهدید می‌کند. در رؤیا سراپرده و درفش افراسیاب واژگون می‌شود و افراد بسیاری کشته می‌شوند. این نشان از همان روزی دارد که پسرش سُرخه کشته شد و سپاه ایران با پیش‌روی فرامرز، فرزند رستم، به مرز توران رسید. میان تورانیان و ایرانیان جنگی سخت درگرفت. فرامرز به کین سیاوش سر از تن ورازاد، پادشاه سیجاب، جدا کرد. پس از کشته شدن ورازاد، افراسیاب از آمدن سپاه ایران و رستم پهلوان به نزدیکی مرز توران آگاهی یافت. بزرگان را فراخواند و با لشکر، آماده نبرد با ایرانیان شد. سُرخه، فرزند افراسیاب، با ده هزار شمشیرزن ماهر، برای نبرد با سپاه ایران راهی شد. او درفش و سپاه را به سوی هامون بُرد. طلایه‌دار ایرانیان آمدن افراسیاب را به فرامرز آگاهی داد و آوای کوس نواخته شد. جهان را گرد و غباری تیره فرا گرفت و:

درخشیدن تیغ الماس‌گون	سنان‌های آهار داده به خون
تو گفستی که بر شد ز گیتی بخار	بر افروخت از آن آتش کارزار
ز کشته هر سو فگنده سران	زمین کوه گشت از کران تا کران
چو سُرخه بر آن‌گونه پیگار دید	درفش فرامرز سالار دید
عنان را به سور سرفراز داد	به نیزه در آمد، کمان باز داد
فرامرز بگذاشت قلب سپاه	سوی سُرخه با نیزه شد کینه‌خواه

(همان: ۳۸۹/۲)

در این هنگام نبردی سنگین میان فرامرز و سُرخه درگرفت. فرامرز با پیروزی

سُرخه را اسیر و به سوی لشکرگاه بُرد. به فرمان رستم، جلاد سر از تن سُرخه جدا کرد. سپس به سبب کین سیاوش، تن بی‌سر سُرخه را واژگون بر دار کرد و با خنجری تن او را چاک چاک کردند. با کشتن سرخه بود که:

همی کند موی، همی ریخت آب	نگون شد سر و تاج افراسیاب
همه جامه خسروی کرد چاک	خروشان به سر بر پراگند خاک

(همان: ۳۹۲/۲)

افراسیاب به کین فرزند به سپاهیان گفت: زمان خورد و خواب بسر آمد. اکنون زمان جنگ است. جنگ میان سپاهیان آغاز شد:

جهان شد پر از مردم جنگ‌جوی	بر آمد خروش سپاه از دو روی
نهان گشت خورشید گیتی فروز	تو گفتی نه شب بود پیدا نه روز
ستاره به چنگ نهنگ اندرست	خور و ماه گفتی به رنگ اندرست

(همان: ۳۹۳/۲-۳۹۴)

جنگ بسیار طاقت‌فرسا و سنگین بود. بسیاری از سپه‌داران دو سپاه گشته شدند:

همه کوه دریا شده و دشت کوه	زمین شد ز نعل ستوران ستوه
بسی سروران را سران شد نگون	همه سنگ مرجان شد و خاک و خون
که شد خاک دریا و هامون چو کوه	بکشند چندان ز هر دو گروه
پدر را بُد بر پسر جای مهر	تو گفتی همی خون خروشید سپهر
هوا را بپوشید گرد سپاه	یکی باد برخاست از رزم‌گاه

(همان: ۳۹۹/۲-۴۰۱)

سپاهیان به سوی هامون تاختند. جنگ و درگیری میان دو سپاه به‌گونه‌ای بود که هم‌دیگر را از هم نمی‌شناختند. افراسیاب دل سوخته، به قلب سپاه ایران تاخت و بسیاری از بزرگان را هلاک کرد. رستم نیز به قلب سپاه توران تاخت و بسیاری از خویشان و نزدیکان افراسیاب را کُشت. در این هنگام رستم و افراسیاب رخ به رخ شدند. افراسیاب با نیزه بر سینه رستم زد که بر ببر بیان کاری نبود. رستم کین خواه نیزه با نیزه اسب افراسیاب را از پای درآورد. افراسیاب بر زمین افتاد. رستم به قصد نابودی افراسیاب خیز برداشت که هومان به کمک افراسیاب شتافت و با گرز بر شانه رستم زد. افراسیاب بی‌درنگ بر اسبی نشست و از چنگ رستم گریخت. روز بعد رستم و سپاهیان کین خواه سیاوش به سوی کشور توران حرکت کردند. افراسیاب نیز از بیم جان با سپاه خود به طرف دریای چین گریخت. رستم پیروزمندانه بر تخت پادشاهی توران نشست و بخت از افراسیاب برگشت (همان: ۴۰۱/۲-۴۰۶).

اما بررسی آن بخش از رؤیای افراسیاب که بیان‌گر آمدن سپاهی از ایران با ابزارهایی چون نیزه و تیر و کمان است که بر نیزه‌ها سر کشته‌شدگان نمایان و در کنار

هر سوارکاری نیز سَریست. سپاه ایران همان ایرانیان جنگ‌جو و کین‌خواه سیاوش هستند که تا دادِ شاه‌زاده را نستانند، آرام نخواهند نشست. اما نیزه ابزار جنگ‌جویان در نبردهاست و «واضح است نیرویی که توسط نیزه عرضه می‌شود، قبل از این که متعلق به نیزه‌دار باشد، متعلق به اقتدار اجتماعیست» (شوالیه - گربران، ۱۳۸۷: ۵۰/۱۵). این همان اقتدار و عزم راسخ‌یست که ایرانیان به کین‌سیاوش در جنگ‌های گوناگون نمایان کردند. تیر و کمان نیز «صفت ویژه خدایان جنگ و قهرمانان اقوام بسیار و نمادی برای دلیری تسخیرناپذیر آنان است» (هال، ۱۳۹۰^۱: ۱۷۶). پس قهرمانان و جنگاوران ایرانی در جنگ‌های خود از ابزاری چون نیزه، سنان و تیروکمان و... بهره گرفتند. در ادامه این رؤیای جمعی - اسطوره‌ای، سر کشته‌شدگان تورانی بر سر نیزه‌ها و سوارکاران نیز سَری در کنار خود دارند. این تصویرهای نمادین رؤیا، بیان‌گر مرگ سرداران تورانی در نبرد رخ به رخ با سرداران ایرانیست که وصف آن در شاهنامه به نام «داستان رزم یازده رخ» بیان شده است. در پی جنگ‌های کین‌خواهی سیاوش، جنگی طاقت‌فرسا میان سپاه پیران و یسه (سپه‌دار توران) و سپاه گودرز (سپه‌دار ایران) درگرفت و بسیاری از تورانیان کشته شدند. در میدان نبرد پیران خروشید و به گودرز گفت: سپاهیان هر دو کشور سرنگون شدند، هنگام آن است که از کین دست بکشی. از کشتن تورانیان، چه سودی به روان سیاوش می‌رسد؟ چرا باید بی‌گناهان را کشت؟ سخن بر دو راه بیش نیست: اگر هم‌چنان بر کین‌خواهی خود استواری، سپاه را از کوه‌پایه بیرون آور. از سپاه خود بیرون شو، مگر از این کینه کام‌روا گردی. من و تو به کین باهم نبرد می‌کنیم؛ هر یک پیروز شد، بر سپاه دیگری کین نجوید و آسیب نرساند. گودرز گفت: تو آتش جنگ را شعله‌ور ساخته‌ای، آن‌گاه که گیو (فرزند گودرز) را برای پند دادن نزد تو فرستادم، توجّه نکردی، پس اکنون که خود برای جنگ نزد من آمده‌ای درنگی نیست و بدون سپاه نبرد می‌کنیم. ده تن از نام‌آوران توران را برای رزم‌آزمایی با دلیران من نامزد کن تا با تیغ و سنان و گرز، رخ‌به‌رخ نبرد کنند. سرانجام هر دو سپه‌دار، ده تن از دلاوران هم‌نبرد را برگزیدند. فریبرز کاوس با گلباد و یسه، گیو گودرز با گروی‌زره، گرازه با سیامک، فروهل با زنگله، رهام گودرز با بارمان، بیژن گیو با رویین‌پیران، هجیر گودرز با سپهرم، زنگه شاوران با آخواست، گرگین با اندریمان، برنه با کهرم، و در فرجام گودرز با پیران (فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۱۳/۴-۱۳۳). نبرد رخ به رخ میان سرداران ایران و توران آغاز شد. در این نبرد، سرداران ایرانی پس از پیروزی بر هم‌نبردان خود، سر از تنشان جدا کردند. آنان را بر زین اسبان خود بستند و درحالی که درفش پیروزی را در دست داشتند، به سوی سپاه ایران پیش

^۱. James Hall

رفتند. اما سواران سیاه‌پوش و صدهزار نیزه‌دار که در رؤیا به سمت افراسیاب تاختند، او را از جای برانگیختند و دستانش را بستند. این بخش از رؤیا تداعی‌گر تعداد بی‌شمار سپاهیان ایرانی عزادار و کین‌خواه است که بر سرزمین توران تاختند، زیرا عدد صد «بخشی از یک کلیت را جدا می‌کند که خود این بخش چیزی جز یک مجموعه بزرگ‌تر نیست» (شوالیه - گبران، ۱۳۸۵: ۱۴۵/۵). پس سپاه ایران بخشی از یک کلیت است که همواره بر سرزمین توران می‌تازند. افراسیاب نیز چاره‌ای جز تسلیم شدن و مقابله ندارد، زیرا سزای اهریمن پیمان‌شکن نابودیست. البته می‌توان با ایهام سیاهی را به روان تاریک افراسیاب اهریمن نیز پیوند داد، زیرا «سیاه وقتی به شرّ و بدی نزدیک می‌شود که هر نقشه پیش‌رفتی را که خداوند مقرر کرده است، نفی کند و به تعویق اندازد. در این حالت هندوان آن را جهل می‌خوانند. یونگ آن را ظلمت و در اسطوره‌ها به صورت مار اژدهای شیطانی جلوه می‌کند که باید در درون خود بر آن استیلا یافت یا استحاله کامل یابد؛ وگرنه هر لحظه به ما خیانت خواهد کرد» (همو، ۱۳۸۲: ۶۹۳/۳). اکنون شرّ و بدی با ظهور عزاداران سیاوش، دامان تورانیان را فرامی‌گیرد، زیرا در آغاز، رؤیای افراسیاب مارهایی را تصویر کرد که نمادی از روان تاریک افراسیاب است. او نیز پس از آگاهی از تعبیر رؤیا، بر سایه منفی غلبه کرد و شرّ و بدی را از خود دور ساخت. کرسیوز با پیغام صلح و دوستی افراسیاب هم‌راه با هدایایی ارزشمند نزد سیاوش رفت. سیاوش و رستم از تصمیم افراسیاب شگفت‌زده شدند و پس از مشورت با هم‌دیگر، سیاوش به کرسیوز گفت: اگر افراسیاب سر از کینه برداشته است و حيله‌ای ندارد، باید صد تن از خویشان هم‌خون خود را که رستم نام می‌برد به گروگان نزد من بفرستد و هر شهری از ایران را که در تصرف اوست، واگذار کند و به سوی توران برود. با وجود این، جنگی رخ نخواهد داد و کینه‌ها و دشمنی‌ها از میان می‌رود. افراسیاب ناگزیر شرط سیاوش را پذیرفت و به سوی دریای گنگ رفت، اما کی‌کاووس خودرای با آگاهی از تصمیم سیاوش، عصبانی شد و این صلح را نپذیرفت. در نامه‌ای خواهان جنگ فرزند با افراسیاب و فرستادن گروگان‌ها نزد خود شد. سیاوش پیمان با افراسیاب را نشکست و گروگان‌ها را به توران بازگرداند. سرانجام خود نیز که امیدی به مهر پدر نداشت، به پیشنهاد افراسیاب به توران پناه بُرد (فردوسی، ۱۳۸۹: ۲۸۱/۲-۲۵۲). تاکنون هر آن‌چه افراسیاب در رؤیا دیده بود، اتفاق افتاد: نیروهای خیر (ایرانیان) بر نیروهای شرّ (تورانیان) پیروز شدند. آن‌ها اقتدار خود را اثبات کردند و موانعی بسیار را پشت سر گذاشتند تا زمانی که قهرمان رؤیا، به زندگی افراسیاب پایان بخشید. در بخش پایانی رؤیا، افراسیاب را درحالی که هیچ خویشاوندی در کنار خود ندارد، پهلوانی نزد کی‌کاووس می‌برد. کی‌کاووس چون ماه تابان، شاهانه

نشسته و چهارده ساله است. وقتی افراسیاب را با دستان بسته می‌بیند، می‌خروشد و او را دو نیم می‌کند. در عالم واقعیت پهلوان رؤیا، همان هوم با فر و برز کیانیست و کی کاووس چهارده ساله نیز نمادی از کی خسرو جوان، کهن‌الگوی قهرمان که هنوز متولد نشده است. کی خسرو پس از مرگ سیاوش متولد شد. ده سال نخست را در طبیعت سپری کرد. سپس به دامان مادر (فریگیس) بازگشت که نمونه کهن‌الگوی آنیمای مثبت است تا هنگامی که با یاری گیو از توران به سرزمین ایران گریخت. او پس از مدتی به کین‌خواهی پدر برخاست و «جنگ بزرگ کی خسرو» آغاز شد. در این جنگ نیز ایرانیان بر تورانیان پیروز شدند. افراسیاب از بیم جان به کوه گریخت و درون غاری به نام «هنگ افراسیاب» پناه گرفت. او «فرمان‌روای پلیدی و نابکاریست که به‌هنگام قدرت و پیروزی بر ضعیفان نمی‌بخشد و اما در تنگنای ناتوانی و پریشانی دست صلح و دوستی از آستین نیاز بدر می‌آورد» (منصوریان - تربتی‌نژاد، ۱۳۸۹: ۱۲۳-۱۲۲). افراسیاب با پیمان شکنی [۹] شخصیت پلید خود را اثبات کرد. اکنون سزاوار آن است که پاداش عمل نابخردانه خود را ببیند. او پس از سال‌ها جنگ و خون‌ریزی، از ترس جان آواره کوه و بیابان شده بود و بر تاج و تخت سرنگون شده است، افسوس می‌خورد تا این که روزی نیک‌مردی پرهیزگار از نژاد فریدون که در کوه نیایش می‌کرد، صدای آه و ناله افراسیاب را از درون غار شنید، او را شناخت و:

بیامد به کردار شیر ژیان	ز پشمینه بگشاد گردی میان
کمندی که بر جای زَنار داشت	کجا در پناه جهان‌دار داشت
به هنگ اندرون شد گرفت آن بدست	چو نزدیک شد بازوی او بیست
همی رفت و او را پس اندر کشان	همی تاخت با رنج چون بی‌هشان

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۳۱۴/۴)

هوم، افراسیاب را با دستان بسته می‌برد که ناگهان افراسیاب از بند گریخت و در دریای «چیچست» پناه گرفت. افراسیاب با ناله و شیون کرسیوز از دریا بیرون آمد. کی خسرو شمشیر به‌دست و کین‌خواه به او نگریست. افراسیاب بی‌خرد گفت: چنین روزی را در رؤیا دیده بودم، اکنون سپهر پرده اسرار را درید. سپس:

به آواز گفت: ای بد کینه‌جوی چرا گشت خواهی نیا را؟ بگویی!
(همان: ۳۲۱/۴)

کی خسرو با خشم نخست دلیل کشتن اغریث (برادر افراسیاب) و نوذر (پادشاه ایران) را خواستار شد. سپس از سیاوش نام برد و گفت:

تو باب مرا از چه کردی تباه	چنین روز بد را نکردی نگاه
به کردار بد تیز بشتافتی	مکافات آن بد کنون یافتی
کنون روز بادافره ایزدیست	مکافات بد را ز یزدان بدیست

(همان: ۳۲۱/۴)

و با شمشیر سر از تن افراسیاب جدا ساخت. پس از آن به سوی کرسیوز حیل‌گر رفت و او را با شمشیر دو نیم کرد. کی خسرو با کشتن افراسیاب اهریمنی و کرسیوز حیل‌گر، کین سیاوش را گرفت و جهان را از بی‌دادگری پاک کرد.

نتیجه‌گیری

بر مبنای این پژوهش، شاهنامه بهره‌مند از رؤیاهایی با سرشت جمعی-اسطوره‌ایست که نقشی بسیار مهم در پیش‌برد داستان دارد. رؤیای ضحاک و افراسیاب، رؤیاهایی بزرگ (پیش‌بین) است که بر اساس مکتب یونگ در برگیرنده تصاویر کهن‌الگویی ناخودآگاه جمعیت و پیامد آن‌ها ترس و وحشت ضحاک و افراسیاب را برمی‌انگیزد، زیرا نابودی و زوال پادشاهی آن دو را تصویر می‌کند. ضحاک چهل سال پیش از پایان پادشاهی در رؤیایی وحشت‌انگیز نابودی خود را به‌دست قهرمانی نجات‌بخش به‌نام فریدون می‌بیند که هنوز از مادر زاده نشده است. ترس و وحشت وجود ضحاک را در برمی‌گیرد و همواره در پی نشانی از فریدون به ظلم ادامه می‌دهد و روزگار را سپری می‌کند. سرانجام با قیام کاوه آهن‌گر، فریدون قهرمان به جنگ با ضحاک برمی‌خیزد و به فرمان سروش، پیام‌رسان ایزد، او را در کوه دماوند درون غاری زندانی می‌کند. رؤیای افراسیاب نیز رؤیایی بزرگ است. افراسیاب پیمان‌شکن با آگاهی از وجود سیاوش و هم‌راهان او در آن سوی جیحون رؤیایی پیش‌بین می‌بیند که بسیار وحشت‌ناک است. او با آگاهی از تعبیر رؤیای خود با غلبه بر سایه منفی درون، خویشتن را درمی‌یابد و با سیاوش پیمان صلح و دوستی می‌بندد، اما پس از مدتی با پیمان‌شکنی او، سر از تن سیاوش جدا می‌شود. ایرانیان به کین‌خواهی سیاوش به سرزمین توران می‌تازند و سال‌ها جنگ و خون‌ریزی میان ایران و توران برپاست تا هنگامی که سرانجام کی خسرو به کین پدر، سر از تن افراسیاب اهریمنی جدا می‌کند و جنگ و خون‌ریزی پایان می‌یابد.

پی‌نوشت‌ها

۱- نیاز است یادآوری شود که ثعالبی نیز رؤیای ضحاک را با تفاوت‌هایی این چنین روایت می‌کند: یک شب ضحاک در خواب سه تن را دید که به قصر او وارد شدند. یکی از آن‌ها با گرز گاوسار او را زخمی و با کارد بدنش را پاره و او را دو نیم کرد. سپس محکم بست و به قلعه دماوند برد و در چاهی زندانی کرد. موبد در تعبیر رؤیا به او می‌گوید: مرگ تو به‌دست جوانی از خاندان سلطنتی رخ می‌دهد که هنوز متولد نشده است... در ادامه، داستان بند کشیدن ضحاک به‌دست فریدون با هم‌راهی کاوه و فرزندش قارن بیان شده است که از این نظر نیز با شاهنامه متفاوت است (ثعالبی، ۱۳۸۵: ۱۶-۱۲). بلعمی نیز داستان ضحاک را بیان کرده است، اما از رؤیای

او سخنی بمیان نیاورده است. البته برخلاف شاهنامه در پایان داستان، فریدون با کشتن ضحاک عدالت را در جهان می‌گستراند (بلعی، ۱۳۸۵: ۱۰۰-۹۷).

۲- آژی‌دهاک نام ازدهایی سه سر، شش چشم و سه پوزه است و آفریده اهریمن. ایزد آذر دشمن اوست که با او می‌جنگد و اپام نیات بر او غلبه می‌کند. سرانجام فریدون به مبارزه با آژی‌دهاک برمی‌خیزد و او را ببنده می‌کشد. در *اوستا* آژی‌دهاک دیویست که فریدون او را از میان برمی‌دارد. در ادبیات پهلوی، ازدهاک مردی تازیست که در نبرد با جمشید پیروز می‌شود و پس از هزار سال پادشاهی، به دست فریدون در کوه دماوند ببنده کشیده می‌شود. گفته شده او در هزاره هوشیدر از بند رهایی می‌یابد، یک‌سوم جهان را نابود می‌کند و سرانجام گشتاسپ با گرز خود، آن اهریمن را سرنگون می‌کند. در ادبیات پهلوی و شاهنامه به آژی‌دهاک لقب «بیوراسب» (دارنده ده هزار اسب) داده‌اند (دوست‌خواه، ۱۳۸۳: ۹۱۱/۲-۹۱۲-۹۱۱؛ یوستی، ۱۳۸۸: ۲۵۶-۲۵۷).

۳- برای دیدن دیدگاه‌های گوناگون درباره علت نکشتن و ببنده کشیدن ضحاک بنگرید: (اردستانی‌رستمی، ۱۳۹۴: ۲۴۷-۲۴۹، ۱۲۵-۱۲۷).

۴- *افراسیاب*: «در *اوستا* فرنگرسین به معنی هراس‌انگیز یا کسی که به هراس افکند در پهلوی فراسیابو یا فراسیاب یا فراسیاب نام شاه نام‌دار توران، پسر پشنگ، پهلوان اصلی تمام درگیری‌ها و جنگ‌های طولانی میان ایرانیان و تورانیان از دوره نودرشاه تا روزگار شهریاری کی‌خسرو است که می‌توان گفت بخش عمده حماسه ایران را در برمی‌گیرد» (دوست‌خواه، ۱۳۸۳: ۹۲۲/۲).

۵- داستان سیاوش: روزی طوس، گودرز، گیو و گروهی از سواران برای شکار به دشت دغوی نزدیک توران رفتند. در شکارگاه دختری از خویشاوندان کرسیوز یافتند که از ترس پدر مست خود به بیسه گریخته بود. پهلوانان به آن زیباروی دل باختند و بر سر او با یک‌دیگر نزاع کردند. سرانجام دختر را به بارگاه شاه آوردند و کی‌کاووس او را برای خویش برگزید. روزگاری سپری شد و فرزندی به نام سیاوش بدنیا آورد. سیاوش نزد رستم پرورش یافت و هنگامی که بزرگ شد به بارگاه پدر بازگشت. سوداوه، دخترشاه‌هاماوران و هم‌سر کی‌کاووس، شیفته او شد، اما سیاوش به خواهش‌های او تن نداد. سپس سوداوه با نیرنگ پسر را نزد پدر متهم ساخت. پس سیاوش برای اثبات پاکی و بی‌گناهی خود از آتش گذشت و به سلامت بیرون آمد. پس از چندی با سپاهی بزرگ برای مقابله با سپاه افراسیاب به بلخ رفت، اما افراسیاب به جنگ او نیامد و خواهان صلح و دوستی شد. سیاوش با مشورت رستم پیمان دوستی را پذیرفت، اما کی‌کاووس به این تصمیم تن نداد و در نامه‌ای سیاوش را نکوهش کرد. شاهزاده جوان بر پیمان خود وفادار ماند و با دلی رنجور به توران پناه بُرد. افراسیاب و پیران ویسه مقدمش را گرامی داشتند. سالار پیران دختر خود جریره را به او داد و افراسیاب نیز دخترش فریگیس را. چندی گذشت و سیاوش با اجازه افراسیاب از سرزمین توران زمینی را برگزید و «کنگ دز» را بنا نهاد و با شادی روزگار می‌گذراند تا این که حسادت کرسیوز برانگیخته شد و افراسیاب را بر کشتن سیاوش ترغیب کرد (فردوسی، ۱۳۸۹: ۲۰۲/۲-۳۷۵).

۶- لازم است یادآوری شود که ثعالبی رؤیای افراسیاب را با تفاوت‌هایی در شاهنامه این‌گونه بیان می‌کند: «در عالم رؤیا دیدم که پرچم‌های من واژگون و نهرها از خون قشون من جاری و سران سپاه من فراری و فرزندانم مغلولاً در دست دشمن گرفتار آمده‌ایم و کی کاووس چنان جوان و قوی پنجه است که به یک شمشیر مرا از میان به دونیم کرد» (ثعالبی، ۱۳۸۵: ۸۶).

۷- بین-یانگ: بین و یانگ دوئیت و مکمل‌های هستیست. آن وجوه تاریک و روشن، وجوه زمینی و آسمانی، مثبت و منفی، زنانه و مردانه همه چیز را نشان می‌دهد و از هم جدایی‌ناپذیر است. نمادگرایی بین و یانگ با دایره‌ای نشان داده می‌شود که با خطی مورب به دو قسمت برابر تقسیم می‌شود که قسمت سیاه آن «بین» و قسمت سفید آن «یانگ» نامیده می‌شود (شوالیه - گبران، ۱۳۸۷: ۶۵۷/۵-۶۵۵).

۸- فر: در اوستا «خوره» یا «خورنگه» و در پارسی «فرنه» و پهلوی «خوره» یا «خورگ» و در نوشته‌های مانوی «فره» و در فارسی «فر» یا «فره» یا «خوره» یا «خره» فروغ یا موهبتی ایزدبست. هر کس از آن بهره‌مند باشد، شایسته فرمان‌روایی و سروریست و به پادشاهی می‌رسد. در اوستا از دو فر یاد می‌شود: از فر ایرانی که بر خورداری حیوانات و رمه خوب و ثروت‌مند و فره‌مند است، اما فر کیانی، نصیب ناموران، شهریاران و آشوتان می‌گردد و از پرتو آن به رستگاری و خوشبختی می‌رسند. این فر همیشه از آن ایرانیان است و تا زمان سوشیانت و رستاخیز از ایرانیان جدا نمی‌گردد (دوست‌خواه، ۱۳۸۳: ۱۰۱۷/۲-۱۰۱۹؛ اردستانی‌رستمی، ۱۳۹۴: ۲۲۳؛ آموزگار، ۱۳۸۷: ۳۵۰-۳۶۱).

۹- پیش از پیمان‌شکنی افراسیاب با سیاوش، کی کاووس او را پیمان‌شکن می‌نامد و در وصف شخصیتش می‌گوید:

که چندین به سوگند پیمان کند	بـخوبی زوان را گروگان کند
چو گرد آورد مردم جنگ‌جوی	بتـابد ز پیمان و سوگند روی
مگر کم کنم نام او از جهان	و گرنه چو تیر از کمان ناگهان
سپه سازد و ساز ایران کند	بسی زین بر و بوم ویران کند

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۲۴۰/۲)

فهرست منابع

- آموزگار، ژاله. (۱۳۸۶). *تاریخ اساطیری ایران*، تهران: سمت.
- آموزگار، ژاله. (۱۳۸۷). *زبان، فرهنگ، اسطوره*، تهران: معین.
- اردستانی رستمی، حمیدرضا. (۱۳۹۴). *زروان در حماسه ملی ایران*، تهران: نشر و پژوهش شیرازه.
- اسماعیل پور، ابوالقاسم. (۱۳۸۲). *زیر آسمانه‌های نور*، تهران: پژوهش‌کده مردم‌شناسی (معاونت پژوهشی) و افکار.
- اسنودن، روت. (۱۳۸۸). *خودآموز یونگ*، ترجمه نورالدین رحمانیان، تهران: آشیان.
- بلعمی، ابومحمد بن محمد. (۱۳۸۵). *تاریخ الرسل و الملوک*، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: زوآر.
- پالمر، مایکل. (۱۳۸۸). *فروید، یونگ و دین*، ترجمه محمد دهگان پور و غلامرضا محمودی، تهران: رشد.
- ثعالبی، عبدالملک بن محمد. (۱۳۸۵). *شاهنامه ثعالبی (در شرح احوال سلاطین ایران)*، ترجمه محمود هدایت، تهران: اساطیر.
- دوست‌خواه، جلیل. (۱۳۸۳). *اوستا، کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی*، تهران: مروارید.
- شایگان، داریوش. (۱۳۸۰). *بت‌های ذهنی و خاطره‌آزلی*، تهران: امیرکبیر.
- شاملو، سعید. (۱۳۸۸). *مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت*، تهران: رشد.
- شوالیه، ژان و آلن گریبران. (۱۳۸۴). *فرهنگ نمادها*، ج ۱ و ج ۲، ترجمه سودابه فضایی، تهران: جیحون.
- شوالیه، ژان و آلن گریبران. (۱۳۸۲). *فرهنگ نمادها*، ج ۳. ترجمه سودابه فضایی، تهران: جیحون.
- شوالیه، ژان و آلن گریبران. (۱۳۸۵). *فرهنگ نمادها*، ج ۴. ترجمه سودابه فضایی، تهران: جیحون.
- شوالیه، ژان و آلن گریبران. (۱۳۸۷). *فرهنگ نمادها*، ج ۵. ترجمه سودابه فضایی، تهران: جیحون.
- شولتز، دوان. پی و سیدنی این شولتز. (۱۳۸۷). *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه یحیا سید محمدی، تهران: ویرایش.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۹). *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق و هم‌کاران (محمود امیدسالار جلد ششم، ابولفضل خطیبی جلد هفتم)، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- فدایی، فرید. (۱۳۸۹). *کارل گوستاو یونگ و روان‌شناسی تحلیلی او*، تهران: دانژه.

- فورد هام، فریدا. (۱۳۸۸). *مقدمه‌ای بر روان‌شناسی یونگ*، ترجمه مسعود میر بهاء، تهران: جامی.
- کاست، ورنه. (۱۳۹۱). *بازهم من (احساس ارزش به خود و تجربه هویت)*، ترجمه تورج رضا بنی‌صدر، تهران: لیوسا.
- کمپبل، جوزف. (۱۳۸۹). *قهرمان هزار چهره*، ترجمه شادی خسروپناه، مشهد: گل آفتاب.
- کومن، فرانتس والری ماری. (۱۳۸۳). *آیین پر رمز و راز میترایمی*، ترجمه هاشم رضی، تهران: بهجت.
- گورین، ویلفرد و دیگران. (۱۳۸۸). *درآمدی بر شیوه‌های نقد ادبی*، ترجمه علی‌رضا فرح‌بخش و زینب حیدری‌مقدم، تهران: رهنما.
- لوییز فون فرانتس، ماری. (۱۳۸۹). «فرایند فردیت»، *انسان و سمبول‌هایش*، ترجمه محمود سلطانیه، تهران: جامی، صص ۲۷۰-۲۸۵.
- لوییز فون فرانتس، ماری. (۱۳۹۲). *نوجوان ابدی (تفسیر روان‌شناختی کتاب شازده کوچولو)*، ترجمه و تحلیل تورج رضا بنی‌صدر، تهران: لیوسا.
- لوفلر-دلاشو، مارگریت. (۱۳۸۶ الف). *زبان رمزی قصه‌های پری‌وار*، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
- لوفلر-دلاشو، مارگریت. (۱۳۸۶ ب). *زبان رمزی افسانه‌ها*، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
- مادیورو، رنالدو و جوزف ویلرایت. (۱۳۸۶). «کهن‌الگو و انگاره کهن‌الگویی»، ترجمه بهزاد برکت، *روان‌کاوی ۲ (مجموع مقاله‌ها)*، ارغنون ۲۲، تهران: وزارت فرهنگ و انتشارات اسلامی، ص ۲۸۲.
- منصوریان سرخگریه، حسین و بهجت تربتی‌نژاد. (۱۳۸۹). «رؤیای اسطوره‌ها در شاهنامه»، *فصل‌نامه پژوهشی ادبی*، شماره ۱۸، صص ۱۲۲-۱۲۳.
- مورنو، آنتونیو. (۱۳۹۲). *یونگ، خدایان، انسان مدرن*، ترجمه داریوش مهرجویی، تهران: مرکز.
- هال، جیمز. (۱۳۹۰). *فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب*، ترجمه رقیه بهزادی، تهران: فرهنگ معاصر.
- هاید، مگی. (۱۳۸۹). *یونگ، (قدم اول)*، ترجمه نورالدین رحمانیان، تهران: نشر و پژوهش شیرازه.
- هینلز، جان راسل. (۱۳۸۳). *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه باجلان فرخی، تهران: اساطیر.
- هینلز، جان راسل. (۱۳۸۸). *اسطوره‌های ایرانی*، ترجمه مهناز شایسته‌فر، تهران: مؤسسه مطالعات هنر اسلامی.
- یاکوبی، یولاند. (۱۳۶۶). «سه مفهوم اساسی در روان‌شناسی یونگ»، *رمز و مثل در روان‌کاوی*، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس، ص ۴۶۳.

- یاحقی، محمدجعفر و فرزاد قائمی. (۱۳۸۷). «رمز و نمادپردازی در شاهنامه»، *اسطوره متن هویت‌ساز*، به کوشش بهمن نامورمطلق، تهران: علمی و فرهنگی، صص ۸۹-۱۰۲.
- یاوری، حورا. (۱۳۸۲). «روان‌کاوی و اسطوره»، *گستره اسطوره*، گفت‌وگوهای محمدرضا ارشاد، تهران: هرمس و مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها، صص ۳۵۱-۳۵۹.
- یوستی، فردیناند. (۱۳۸۸). *بندهش هندی (متنی به زبان پارسی میانه)*، ترجمه رقیه بهزادی، تهران: پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۵). *مشکلات روانی انسان مدرن*، ترجمه محمود بهفروزی، تهران: جامی.
- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۷). *به سوی شناخت ناخودآگاه انسان و سمبول‌هایش*، ترجمه حسن اکبریان طبری، تهران: دایره.
- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۹ الف). *انسان در جست‌وجوی هویت خویشتن*، ترجمه محمود بهفروزی، تهران: گل‌بانگ.
- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۹ ب). *روح و زندگی*، ترجمه لطیف صدقیانی، تهران: جامی.
- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۹ پ). «کندوکاو در ناخودآگاه»، *انسان و سمبول‌هایش*، ترجمه محمود سلطانیه، تهران: جامی.
- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۹۰ الف). *خاطرات، خواب‌ها، تفکرات*، ترجمه بهروز ذکا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۹۰ ب). *چهار صورت مثالی*، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد: آستان قدس رضوی (به‌نشر).
- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۹۰ پ). *سمینار یونگ درباره زرتشت نیچه*، ترجمه سپیده حبیب، تهران: قطره.
- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۹۰ ت). *انسان امروزی در جست‌وجوی روح خود*، ترجمه فریدون فرامرزی و لیلا فرامرزی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۹۰ ث). *روان‌شناسی و کیمیاگری*، ترجمه محمود بهفروزی، تهران: جامی.
- M.H. Abrams. (1999). *A Glossary of Literary Terms*. 311. Earl mcpeek publisher, Massachusetts.